

ادبیات سفر و زندگی

گوشه کوزه‌ها

در درس نخست این فصل، بخشی از نوشته حکیم ابومعین ناصر خسرو قبادیانی، سراینده قرن پنجم را خواهیم خواند. در این نوشته، ناصر خسرو بخشی از رخدادهای سفر خویش را با ذکر زمان و مکان و شرح جزئیات و توصیف حالات اشخاص، بیان کرده است (سفرنامه). در متن «کلاس نقاشی»، سپهری خاطره‌ای از یک کلاس، دوران تحصیل خویش را با توصیف و چاشنی طنز نوشته است (خاطره نگاری).

سفرنامه‌ها یا خاطره نگاشت‌ها در حقیقت، بخشی از «زندگی نامه» هستند. آثاری که اشخاص با ثبت خاطرات و گزارش احوال خویش یا شرح رخدادهای روزگار و افکار دیگران بر جای می‌گذارند «حسب حال» یا «زندگی نامه» خوانده می‌شوند؛ مثلاً «پیر مرد چشم ما بود» بیان حس و حال عاطفی آل احمد است که با زبان صمیمی درباره نیمه نگاشته شده است.



کلاس حال
کلاس خود فرد نوشتن

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر، باز نکرده بودیم و می خواستیم که در گرمابه روم؛ باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پارهای در پشت بسته از سرما. گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خورجینکی بود که کتاب در آن می نهادم، بفروختم و از بهای آن درمکی چنگ سیاه، در کاغذی کردم که به گرمابه بان دهم، تا باشد که ما را دمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم. چون آن درمک ها پیش او نهادم، در ما نگریست؛ پنداشت که ما دیوانه ایم. گفت: «بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می آیند»، و گذاشت که ما به گرمابه در رویم. از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برقتیم. کودکان بر در گرمابه، بازی می کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ می کردند.

ما به گوشه ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می نگریدیم و مکاری از ما سی دینار مغربی می خواست، و هیچ چاره ندانستیم؛ جز آنکه وزیر ملک اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، و هم گرمی تمام، به بصره آمده بود؛ پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر، صحبتی بودی و این [مرد] پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند. احوال مرا نزد وزیر باز گفتم. چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی بر نشین و نزدیک من آی». من از بدحالی و برهنگی، شرم داشتیم و رفتن مناسب ندیدم. رقعهای نوشتیم و عذری خواستیم و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم»، و غرض من دو چیز بود: یکی بی نویی؛ دویم گفتم همانا او را تصور شود که مرا در فضل، مرتبه ای است زیادت، تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست، تا چون به خدمت او حاضر شوم، خجالت نبرم. در حال، سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید. از آن، دو دست جامۀ نیکو ساختیم و روز سیوم به مجلس وزیر شدیم. مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکومنظر

تزارد
تزارد
اجازتی ورود

مفعول
مفعول
مفعول

مفعول
مفعول
مفعول

رابطه

خاصیت
خواص

مقاس
مقاس
مقاس

و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. ما را به نزدیک خویش باز گرفت، و از اول شعبان تا نیمهٔ رمضان آنجا بودیم، و آنچه، آن اعرابی کرای شتر بر ما داشت، به سی دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند.

خدای، تبارک و تعالی، همهٔ بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد، به حق الحق و اهله، و چون بخواستیم رفت، ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد؛ چنان که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم. از برکات آن آزادمرد، که خدای، عز و جل، از آزادمردان خوشنود باد.

بعد از آنکه حال دنیای ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به در آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند. چون از در، در رفتیم، گرمابه بان و هر که آنجا بودند، همه بر پای خاستند و بایستادند؛ چندان که ما در حمام شدیم، و دلاک و قیم درآمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم، هر که در مسلخ گرمابه بود، همه بر پای خاسته بودند و نمی نشستند، تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم، و در آن میانه [شنیدم] حمامی به یاری از آن خود می گوید: «این جوانان آنان اند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم.» و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم؛ من به زبان تازی گفتم که: «راست می گویی، ما آنانیم که پلاس پاره‌ها بر پشت بسته بودیم.» آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جل جلاله و عم نواله، نا امید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.

آنانیم که پلاس پاره‌ها بر پشت بسته بودیم. آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جل جلاله و عم نواله، نا امید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.

آنانیم که پلاس پاره‌ها بر پشت بسته بودیم. آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جل جلاله و عم نواله، نا امید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.

آنانیم که پلاس پاره‌ها بر پشت بسته بودیم. آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جل جلاله و عم نواله، نا امید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.

آنانیم که پلاس پاره‌ها بر پشت بسته بودیم. آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جل جلاله و عم نواله، نا امید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.

مبلغ: سه
مراق: دویز

منه
وجود دارک
اینگ
مغنی
تضمن

وصف

وصف

بزرگ است قبه او و فرایم
است نطفه او
سفرنامه، ناصر خسرو

سنو



کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

امداد فضل رتبه ای است دانش
 فضل کرده / بخششی
 فضل داست برتری

۱ معانی مختلف واژه «فضل» را با توجه به متن درس بنویسید.

۲ جدول زیر را کامل کنید.

واژه	مترادف	هم خانواده
کَرَم	بِعَمَلِی	اَرَام
اِنْعَام	فَضَل	نَعْمَت
فِرَاق	اَسَاسِی	فِرَاق

۳ در زبان فارسی کلمه‌های اهمّیت املائی بیشتری دارد که یک یا چند حرف از حروف شش گانه زیر در آن باشد:

ع، ء	ت، ط	ح، ه	ذ، ز، ض، ظ	ث، س، ص	غ، ق
.....
.....

■ اکنون از متن درس، واژه‌هایی را که این نشانه‌ها در آنها به کار رفته‌اند، بیابید و بنویسید.

۴ واژه‌ها در گذر زمان، دچار تحوّل معنایی می‌شوند؛ برای پی بردن به این موضوع، معنای واژه‌های مشخص شده را با کاربرد امروزی آنها مقایسه کنید.

■ ما را به نزدیک خویش باز گرفت.
 ■ به مجلس وزیر شدیم.
 ■ شوخ از خود باز کنیم.

رفتن / رفت / رفتن
 آمدن / آمد / آمدن
 بلایم / دور بلایم

تصغیر

- ۵ کاربرد معنایی پسوند «ک» را در هر یک از واژه‌های زیر بنویسید.
 - خورچینک
 - دَمک
 - دِرَمک

قلمرو ادبی

- ۱ در متن درس، نمونه‌ای از تشبیه بیابید و ارکان آن را مشخص کنید.
- ۲ دو ویژگی برای نثر درس «سفر به بصره» بنویسید.

ساده / توصیفی

قلمرو فکری

- ۱ چرا ناصر خسرو دعوت وزیر را نپذیرفت؟
- ۲ معنا و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.
 - دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند. ← *تنگ دست*
 - چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست. ← *خواندن نامه‌های فرد به سائیل*
- ۳ بیت زیر، با کدام قسمت درس، ارتباط معنایی دارد؟
 - دوران روزگار به ما بگذرد پستی گاهی شود بهار دگر که خزان شود سعدی
- ۴ چگونه از پیام نهایی درس می‌توانیم برای زندگی بهتر بهره بگیریم؟
 - ناباید امری اغوش را

گروه آموزشی عصر

گنج حکمت شبی در کاروان

مستانِ مرغی ← نسر اسفند به نغم



یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای، **خفته**. شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود، **نعره‌ای** برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس، آرام نیافت. چون روز شد گفتمش: «آن چه حالت بود؟» گفت: «بلبلان را دیدم که به نالش درآمدند بودند از درخت و کبکان از کوه و **غوکان** در آب و **بهایم** از بیشه؛ اندیشه کردم که **مروت** نباشد همه در **تسبیح** و من به **غفلت**، **خفته**»

تسبیح کائنات هم از موصولات خدا را عبارت از است

عقل و صبرم ببرد و **طاققت** و **هوش** **تقابل عشق با عقل و صبر**
 مگر آواز من **رسید** به گوش **تفاوت**
بانگ مرغی چنین **کنند** مد **هوش** **تأثیر پذیری**
 مرغ، **تسبیح** گوی و من **خاموش** **تسبیح انسان در امر**
تسبیح کائنات
گلستان، سعدی

دش، مرغی به **صبح** می **ناید** **استاء**
 یکی از **دوستان** **مخلص** را **مفعول**
 گفت **باور** نداشتیم که **تو** را **مفعول**
 گفتم این **شرط** **آدمیت** نیست

* جمله‌ی بعد از **لنت** ← **مفعول**
 گروه آموزشی حکمت